باسمه تعالی

در ابتدای جلسه خانم دکتر ایشانی ضمن عرض سلام و احترام به استادان فرهیخته و حاضرین بیان کردندکه امروز بیست و پنجمین کرسی ترویجی با رویکرد عرضه و نقد ایده علمی و با عنوان فهم هرمنوتیکی علوم انسانی مبتنی بر آرای دیلتای ( با تاکید بر مسئله علوم انسانی در ایران) توسط جناب آقای دکتر مالک شجاعی جشوقانی ارائه می‏گردد. مستحضرید که برگزاری کرسی های تخصصی نظریه پردازی، نقد و مناظره مستلزم دستیابی صاحبان کرسی ها به استاندارد های علمی مصوب هیئت حمایت از کرسی های نظریه پردازی، نقد و مناظره است. دستیابی به این استاندارد ها خود نیازمند تمرین و تجربه هم از جانب صاحبان کرسی ها و هم دستگاه های برگزار کننده است. از این رو برگزاری کرسی هایی تحت عنوان کرسی های ترویجی پیش بینی شده است.کرسی ترویجی به آن دسته از کرسی‏های آزاداندیشی مبتنی بر اخلاق و منطق اطلاق میشود که در جهت بسط فرهنگ گفتگو و نقد، با هدف گفتمان سازی فضای عقلانی در مراکز علمی و با رویکرد تبادل و تضارب آرا و افکار برگزار میشود. این کرسی ها اگرچه ممکن است از استاندارد های لازم برای برگزاری کرسی های علمی برخوردار نباشند اما با تبعیت از مقررات تعیین شده توسط کمیته دستگاهی گامی است در جهت نهادینه سازی فرهنگ نظریه پردازی، نقد و مناظره علمی و تمرین تجربه صاحبان اندیشه و نظر برای حضور عالمانه و مقتدرانه در کرسی های تخصصیِ علمی. کرسی های ترویجی به دوصورت برگزار می شود: 1- مناظره 2- عرضه و نقد علمی. مناظره به هرگونه مباحثه رو­در­رو و روشمند میان دو صاحب­نظرگفته می شود که به گونه­ای نقادانه دیدگاهها و نظرات یکدیگر را درباره موضوعی خاص به چالش می کشند تا در نهایت دیدگاه برتر به نحو مسالمت­آمیز تفوق یابد. اما کرسی های ترویجی، عرضه و نقده ایده علمی مانند کرسی امروز به هرگونه تلاش نوآورانه، روشمند و منطقی که هدف از آن ارزیابی و سنجش نقاط قوت و ضعف نظریه، نظر، مکتب، بینش، ایده به جهان جهت کمک به اصلاح و بهبود آن باشد گفته می شود.

ساختار کرسی ترویجی امروز چنان که اشاره شد با رویکرد عرضه و نقد ایده علمی است. ارکان این نوع کرسی عبارتست از یک نفر ارائه دهنده ایده و یا نقد و دویا سه نفر ناقد که شخص ارائه دهنده موظف است افزون برپاسخ گویی به انتقادات ناقدین به پرسش های حاضران نیز پاسخ گوید و مدیر علمی موظف به مدیریت علمی جلسه، مدیریت پرسش و پاسخ حاضران در جلسه و ارائه خلاصه بحث می باشد. ناقدین این جلسه جناب آقای دکتر محمد تقی موحد ابطحی و جناب آقای دکتر پگاه مصلح و مدیر علمی جلسه آقای دکتر مهدی معین زاده هستند. طبق برنامه زمانی آقای دکتر شجاعی به مدت 30 الی 40 دقیقه به ارائه ایده خود می‏پردازند و سپس هر یک از ناقدان به نقد و نظر خویش راجع به این ایده می‏پردازند و سپس دکتر شجاعی به نقد ناقدان پاسخ می دهند. در اینجا با آرزوی توفیق ازآقای دکتر شجاعی، مدیریت علمی جلسه را به آقای دکتر معین زاده می سپارم.

فهم هرمنوتیکی علوم انسانی مبتنی بر آرای دیلتای

ويلهلم ديلتاي (1833-۱۹۱۱)، فیلسوف آلمانی و از بنیانگذاران فلسفه قاره ایِ علوم انسانی در غرب ، طرح فکری خودرا به پیروی از کانت ، « نقد عقل تاریخی » دانسته است . این طرح دارای دو بخش سلبی و ایجابی است ؛ در بخش سلبی ، دیلتای ضمن اذعان به کانتی بودن پروژۀ فکری خود و تصدیق تلقّی کانتی از ماهیّت و کارکرد فلسفه ، به نقّادی معرفت شناسیِ غیرتاریخی ، نظریۀ سوبژکتیویته و مقولات و عدم کارآمدی آن در فلسفۀ علوم انسانی می پردازد . بخش ایجابی اما در دو گام به طرح روان شناسی و طرح هرمنوتیکِ حیات ِ تاریخی – اجتماعی به عنوان بنیاد فلسفی علوم انسانی می پردازد . وی ضمن نقادی پوزیتیویسم و هیستوریسم ( تاریخی گری) در فلسفه علوم انسانی ، « عینیّت » را از پوزیتیویسم و « تاریخمندی » را از هیستوریسم به عنوان نقاط قوت این دو بر می گیرد .دیلتای با بهره گیری از ایدۀ « روح عینیِ» هگل و قرار دادن آن در بستری تاریخی – تجربی – فرهنگی ، در کنار تبیینی که از سه گانۀ تجربه زیسته ، عینیّت یافتگی ها و تعابیر حیات ، به دفاع فلسفی از عینیّت علوم انسانی می پردازد.فلسفه ديلتاي ، بيشتر به جهت تاثيرگذاري بر فلسفه هوسرل و هيدگر و به عنوان مدخلي بر فهم مسائل فلسفه اين دو فيلسوف تلقي شده است. طبق اين تفسير متداول ، چرخش ديلتاي از روان شناسي اوليه به هرمنوتيك متاخر ، باعث تمركز بيشتر بر عنصر هرمنوتيكي فلسفه وی شده و فلسفه حيات در کانون اصلي تفکر فلسفی او قرار می گیرد ؛ اين تفسير با تاكيد بر جنبه هاي غير عقلاني و مرموز حيات ، فلسفه ديلتاي را خارج از قلمرو سنت علمي و تفكر عقلي ارزيابي و از او به عنوان يكي از فلاسفه قائل به تاريخمندي انسان ياد مي کند.عمدۀ علايق در دهه هاي اخيربه آثار ديلتاي - به ويژه بعد از مباحث مفصل هابرماس در كتاب معرفت و علايق بشري[[1]](#footnote-2) و گادامر در كتاب حقيقت و روش[[2]](#footnote-3) - به جهت نقد پوزيتيويسم و جست و جوي بديل هاي آن است . خوانش اين دو فيلسوف ، عمدتا متوجه فلسفه هرمنوتيكي و متاخر ديلتاي بوده و هر دو ، اهميت ديلتاي را تاكيد بر ماهيت متمايز تجربه و فهم تاريخي دانسته و از انتقادات ديلتاي بر پوزيتيويسم براي بسط فلسفه خود و البته در دو سمت و سوي متفاوت بهره مي جويند ؛ گادامر در جهت هرمنوتيك همه شمول خود و هابرماس در جهت آوردن خود انديشي [[3]](#footnote-4)به مرز علم.

ديلتاي به تبع كانت در بنياد گذاري فلسفي علوم طبيعي و در تداوم طرح فكري متفكراني همچون درويزن كه در جست و جوي « كانتِ تاريخ » بودند ، طرح فلسفي خود را بنياد گذاري فلسفي علوم انساني مي داند . وي ضمن اذعان به تاثير پذيري از كانت در طرح فلسفي پرسش از شرايط امكاني علوم انساني و همدلي با سنت معرفت شناسي مدرن – از جان لاك تا كانت - سو‍ژۀ كانتي را عقل زده ، منجمد ، پيشيني و غير تاريخي دانسته و ضمن نقد نظريۀ وي در باب مقولات ، به طرح مقولات واقعي حيات در برابر مقولات صوري كانت و نشان دادن كار آمدي آن براي فلسفه علوم انساني مي پردازد . تاكيد اوليه بر اصل فنومناليتي به عنوان اصل الاصول فلسفه او را به طرح روان شناسي به عنوان اولين و بنيادي ترين علم از مجموعه علوم انساني سوق مي دهد . روان شناسي در ديلتاي به معناي علم به تجربۀ زيسته در تماميت آن است و نبايد آن را با معاني متاخر آن به وي‍‍ژه روان شناسي رفتار گرايانۀ قرن نوزدهم خلط كرد . نقدهاي جدي ابينهاوس ، هوسرل و نوكانتي ها بر اصالت روان شناسي از سويي ، و از همه مهم تر التفات جدي ديلتاي به تاريخمندي سوژه و مواجهه با معضل چگونگي پُل زدن از « تجربۀ» دروني به ساحتِ « جامعه و تاريخ » از سوي ديگر وي را به طرح هرمنوتيك به مثابۀ بنياد فلسفي علوم انساني سوق داد .اين گام مهم با طرح تاريخمندي تجربۀ زيسته ، تفسير تاريخي – جامعه شناختي از « روح عيني » هگل و تبييني كه وي از رابطۀ ميان « تجربه زيسته » ، « عينيت يافتگي هاي حيات » و « تعابير ناظر به اين عينيت يافتگي ها »ارائه مي دهد ، ممكن گرديد. دکتر شجاعی در انتها اشاره کردند دیلتای در کتاب به فهم در آوردن جهان انسانی می گوید: «ما عالمان علوم انسانی فقیران غنی هستیم فقر اشاره به ابژکتیویسم علوم انسانی دارد و غنا اشاره به جهان سرشار از تجارب زیسته می کند.

آقای دکتر معین زاده ضمن تشکر از آقای دکتر شجاعی برای بیان نکات بسیار ارزشمندشان از ناقد محترم جناب دکتر موحد ابطحی خواستند به مدت 15 دقیقه به بیا ن نقد خود بپردازند.

آقای دکتر موحد ابطحی در بیان نقد خود به چند نکته اشاره کردند: اول اینکه در عنوان کرسی تاکید بر مسئله علوم انسانی در ایران مطرح است که در بیان شما خیلی کمرنگ است. در این 4 دهه شما در کشورمان چه مسئله ای را دیده اید که مراجعه به دیلتای می تواند کمک کننده باشد؟شما باید مسئله تان را پررنگ کنید و مشکلی که در حوزه علوم انسانی در ایران برای شما قابل توجه بوده باید بیاورید. اینکه علوم انسانی در کشور ما علوم انسانی پوزیتیویستی است و ما حس می کنیم که این علوم انسانی تعارضاتی با دین دارد یا علوم انسانی وارداتی ما به روز نیست ما حتی در مصرف کردن دستاوردهای غرب هم به روز نیستیم. از طرفی علوم انسانی وارداتی کارآمد نیست و نمی تواند مشکلات مار ا حل کند. لذا جریان هایی شروع شده در رابطه با تحول در علوم انسانی. یکی از موارد این تحول می تواند علوم انسانی اسلامی باشد که طیف وسیعی از اساتید و دانشگاه ها به علوم انسانی اسلامی ورود پیدا کردند به علوم انسانی اسلامی. شما باید علوم انسانی در کشور ما می پرداختید و اشاره می کردید که از چه زاویه ای اگر دیلتای را بخوانیم می تواند مسئله ما را حل کند؟

نکته دیگر اینکه وقتی بنا باشد مسئله ای ترویج بشود حتما باید آن ایده با سنتی که آن ایده ترویج شودف نسبتی برقرار شود و دیلتای به خوبی این کار را کرده است. تحول خواهان علوم انسانی در سنت ایرانی، تنفس کرده اند و باید حتما باید رگ و ریشه هایی از پیوند بین دیلتای با آنها برقرارکنید به نظر من در حکمت عملی این رگ و ریشه ها دیده می شود. اگر من در عرصه علوم انسانی خواهان تحول هستم باید ببینم دیلتای چکار کرده است. در کتاب شما به صراحتآمده که دیلتای از فرهنگ آلمان دارد تنفس می کند. چه کسانی در همان زمان با این مسئله درگیر بودند و دیلتای در این بستر شکل گرفته لذا کسی که خواهان علوم انسانی اسلامی یا علوم انسانی بومی هست حتما باید این نسبت را با بوم مطرح کند. اگر بخواهید فهم هرمنوتیکی دیلتای در کشور ترویج شود باید ارتباط این آرا با سنت فکری و فلسفی در ایران را پیدا کنید. و در نهایت اینکه ملاحظات این سنت فکری و فلسفی را رعایت کنید و به آن پاسخگو باشید. یکی از اولین اشکالاتی که رایج است بحث نسبی گرایی است. آیا این نوع دیدگاه منجر به نسبی گرایی نمی شود؟

آقای دکتر شجاعی ضمن تشکر بیان کردند این جلسات برای من جلسات آموختن است و این نکاتی که شما فرمودید یادداشت کردم. در مورد نسبت این بحث ها با حکمت عملی باید بگویم که در کتابم به طور کامل به آن پرداخته شده ولی واقعا گره زدن مباحث حکمت عملی و فلسفه اسلامی به مباحث علوم انسانی واقعا سخت است و بیان کردم که دو مانع وجود دارد یکی ابژکتیویته کانتی و یکی بحث تاریخ و شان تاریخ در طبقه بندی علوم و تمدن اسلامی مطرح است. شما می دانید مباحث عقل تاریخی، عقل سیاسی و ...علی رغم اینکه در دنیای عرب مطرح شده ما هنوز وارد نشده ایم. حقیقتا تا امروز به سختی توانستم این ها را باهم مرتبط کنم و علتش هم این است که در ایران دیلتای ما را می برد به سرچشمه بحث یعنی می گوید اگر مسئله شما علوم انسانی است بدانید اینجا مسئله متولد شد. علوم انسانی از قدیم و از ازل نبوده است. علوم انسانی در قرن نوزدهم متولد شده است. در مقدمه کتاب در قسمت مفهوم شناسی علوم انسانی آگاهانه به تضارب آراء در پارادایم های سه گانه علوم انسانی( پوزیتیویسم، هرمنوتیک و انتقادی)را پرداخته ام و توضیح دادم چرا متناسب با تجربه مدرنیته غربی است. اخیرا در فرهنگستان علوم بحثی بود با حضور اساتید و به این فرضیه اشاره شد که اگر فلسفه علوم انسانی در غرب، فلسفه مدرنیته در سه پارادایم مذکور است، فلسفه علوم انسانی ما، فلسفه مدرنیزاسیون است و این برمی­گردد به محدودیت­های سنت ما. اینکه فرمودید دیلتای در سنت آسمانی، نسبتش با آن چیست؟ باید بگویم ما هنوز سنت خودمان را از افقی، به جز افق اروپا محوری نخوانده­ایم. اگر ابن سینا را می­گوییم بزرگ است چون گفتگوی اروپا محوری می­گوید بزرگ است. ما هنوز نمی­دانیم محور نگاه ما به عالم و آدم چیست. چون بوم یعنی اتکا کردن به این نگاه و حسن دیلتای این است که اگر علوم انسانی می­خواهید ، بروید به سراغ تجارب زیسته­تان. در مورد اشاره که به نسبی گرایی داشتید؛ واقعیت این است که به نسبی­گرایی خیلی سخت می­توان پاسخ داد.نسبی­گرایی اگر به معنی نسبت برقرار کردن با عالم باشد عین شاکله وجودی ماست. ولی اگر به معنای این باشد که گزارة «الف» ، «ب» است در جاهای مختلف فرق می­کند.

آقای دکتر مصلح به عنوان ناقد دوم پس از عرض سلام و ادب ابتدا نکاتی را در مورد ارزش کار بیان کردند؛ اینکه بحث علوم انسانی وقتی از دیلتای شروع شود بسیار ارزشمند است و این کار آقای شجاعی، جامعیت نسبی دارد ، هم در مبانی فکری به دیلتای پرداخته­اند و هم در جایگاه دیلتای وضعیت تاریخی را بیان کرده اند و هم در پایان کار به نقدهای مطرح اشاره کرده اند.سپس در مورد نقد کار به چند نکته اشاره کردند اینکه در بیان نقل قول­ها اشکالاتی دیده شده و حتی از ارجاعات نادرست و املا و اصطلاحات آلمانی خطا داشتند که گاه وارد متن هم شده است.از طرفی بحث ایران و جهان اسلام مطرح شده و خاستگاه طرح فلسفه علوم انسانی را پیشتر آورده­اید و بیش از نیمی از مقدمه به بحث اسلام پرداخته که با توجه به عنوان ناسازگار است و تناسبی ندارد. نقد من این است که سه نوع بحث را می­شد تمیز داد برای کرسی، یکی اینکه اساساً شما به دیلتای می­پرداختید؛ یا اینکه می­پرداختید به کرسی ترویجی ای که به دیلتای می­پرداخت یا یک نگاه مؤیدانه اینکه دیلتای چه نگاهی به علوم انسانی در جهان دارد و سوم اینکه نسبتش با مسئله ایران و مشکلی که در ایران وجود دارد.بنابراین می­شد سه نوع بحث را تمیز داد و نکته­ای که وجود دارد این است که شما به اندیشه دیلتای پرداخته­اید در حالی که برخلاف اینکه به نظر می­رسد اگر امروز به دیلتای رجوع کنیم برای موضوعاتی و تعارضاتی که در ایران داریم، مفید است ، می­تواند مضر هم باشد. به این سبب آنچه دیلتای ندیده بود و بعدها دیده شد، ما می­توانیم این مشکلات را دوباره باز تولید کنیم به طور مثال اساساً کلیتی که به عنوان علوم انسانی و تعارضات بسیار دارد پدید می­آورد چرا که (بخشی جنبه تبیینی دارند و بخشی جنبه تفسیری دارند و همه زیر یک عنوان قرار می­گیرند و این مشکلات فراوانی را دامن می­زند)بطور مثال عینیتی که دیلتای به دنبالش بود، اساساً بعد از او پذیرفته نیست. یکی از نقدهای اساسی گادامر به دیلتای در همین رابطه بود. بیش از اندازه به دنبال عینیت است به سبب اینکه اساساً فلسفه علوم انسانی را می­خواهد به علوم طبیعی نزدیک کند. فلسفه به معنی علوم دقیق یعنی اسطوره­ای که بالاخره باید از آن دست کشید بنابراین کلیتی که دیلتای به آن قایل است به نام علوم انسانی که در پس از او آمدند و علوم فرهنگی را و سیاسی و ... تفکیک کردند (پیروان وبر) . اینها اگر وارد شود به منازعاتی که ما داریم می­تواند کمک کننده نباشد بلکه آسیب زنننده باشد. بحث دیگر این است که شما در کارتان اشاره فرمودید عدم امکان معرفت­شناختی علوم ا نسانی پیش از قرن 17 و اینکه در قرن 19 به بعد شکل گرفت. در ابتدای صحبت خود اشاره به فوکو کردید که به نظر می­رسد که این نگاهی که شما پس از دیدن فوکو به بحث علوم انسانی دارید بر بحث دیلتای را هم پی گرفتید تاثیر داشته بر این موضوع که یک نگاه فوکویی بر آنچه از دیلتای می­خواهید بررسی کنید. یک زمانی امکان معرفت­شناختی پیدایش علوم انسانی را در موردش سخن می­گوییم اینها دیده نشده؛ به این معنا که خود دیلتای این را در چند جا اشاره کرده که من عرض می­کنم یکی اینکه زمینه مرزبندی علوم دیگر با امکان معرفت­شناختی وجود ندارد. دیلتای امکان معرفت­شناختی پیش از عصر مدرن را نقد نمی­کند و به سبب اینکه در آن اصطلاحی که به کار می­برد و ترجیح می­دهد هگلی بودن و تداوم تاریخی را در درون خودش دارد. نمی­شود که ما از برداشت دیلتای در علوم انسانی سخن بگویم و آن بسته هگلی که در علوم انسانی وجود دارد را بدون هگلی در نظر بگیریم. آنچه او ابقا را در درون خودش دارد. امکان گسست معرفت­شناختی را از بین می­برد. با توجه به اینکه هرچه گذشت دیلتای بیشتر از تفکر نو کانتی به سمت تفکر هگلی حرکت کرد که بنابراین فاصله گرفت از گسست معرفت­شناختی. دیگر اینکه دیلتای که در مقدمه کتاب ویژگی هایی­ را برای علوم انسانی امروز برمیشمارد و آن را مقایسه می­کند با نظریه­پردازی و تئوری­های قرن 4 و 5 یونان که نشان می­دهد در آن زمان هم آنچه ما امروزه علوم انسانی می­شماریم اتفاقی افتاده است. لذا این رویداد را در تاریخ مدرن هم پی می­گیرد و ارتباط این دو را بررسی می­کند. دیلتای به سبب آشنایی با پیشینة بحث هگلی دارد می­داند که این بحث هرچه در مقابل با پسوکولوخوز یونانی دارد که علوم انسانی را به این معنا شکل می­دهد و ما آن را به عنوان علم­النفس می­شناسیم و بعد امکان معرفت­شناختی را نفی می­کند و بعد هم با لوگوی هراکلیتی که چگونه به ... هگل تبدیل می­شود از تفکر نوافلاطونی . در واقع غایت باوری آن دانش را که حتی در دیلتای هم به این معنا دیده می­شود شکل می­دهد این نکته­ها در امکان معرفت­شناختی علوم انسانی باید توجه شود.نکته دیگر اینکه دیلتای به سبب اینکه فردیت و تاریخی بودن را می­خواهد جمع کند اشاره می­کند که بحث من اصلاً نسبی­گر ایی نیست چرا که وقتی شما از تاریخی بودن صحبت می­کنید رابطه دیالکتیکی میان فرد وضعیت تاریخی­اش اجازه نمی­دهد که نسبی­گرا شود و این برمی­گردد به آنچه هگل در نسبی­گرایی و مطلق باوری انجام داد یعنی به گونه­ای نسبی­گرایی در برابر کلیت تاریخ و مطلق باوری و در یک وضعیت متعین تاریخی . این دو را با هم درهم تنیده بادیالکتیک سعی می­کند توضیح دهید. نکته دیگر اینکه جنابعالی در فهم یا برداشت هرمنوتیک از علوم انسانی به نظر نیاز بود که بیشتر به اجزای درونی فهم هرمنوتیکی می­پرداختید. به طور مثال اشاره کردید به تجربه زیسته (که خیلی کلی گفته شد) در نوشته هم باید اگر پیشنه کانتی را در نظر بگیرید به همین معناست که می­گوید که امکان فلسفه انسانی نبوده است چون با کانت امکان فلسفه علوم انسانی پدید می­آید. چون کانت است که می­گوید هر علمی ، باید در تجربه ریشه داشته باشد به این سبب امکان فلسفه علوم انسانی با کانت پدید می­آید و اتقاقاً تجربه زیسته را به این معنا تفکیک می­کند که از تجربه آگاهی محض جدا شود. رفته رفته هم تجربه درونی که دیلتای را متصل می­کند با رومانتیسیسم فاصله می­گیرد البته این نقد همچنان وارد است به سبب تفکیک از عقل و احساس که زیر سلطه تفکر رومانتیک است نمی­تواند این را کاملاً مشخص کند که این چه تفاوتی می­کند . اگر توجه کنید به این مقاله که گادامر نسبتی که دارد با اوآن برداشت­هایی که بعداً ما می­بینیم که گامست از تجربه درونی متفاوت بودن دارد، که برمی­گردد به این بحث اینها هم در هرمنوتیک فلسفی بعداً پایین داده شد .بنابراین اجزای درونی فهم هرمنوتیکی از علوم انسانی دقیقا نکته­هایی که اهمیت دارد بعدها به آن نقد وارد شد و این غلبه رومانتیزیزم کنار گذاشته شد با هرمنوتیک فلسفی که اساساً عدم امکان تفکیک عقلانیت از اراده و احساسی که مدنظر دیلتای بود باید بیشتر به آن پرداخته می­شد.

آقای دکتر شجاعی ضمن تشکر از دکتر مصلح بیان کردند که در مورد اصلاحات آلمانی باید بگویم من از آقای دکتر احمد رجبی کمک گرفتم، هر چند باید دقت بیشتری می­شد ولی هر کجا که بفرمایید املای اشتباهی بوده اصلاح می­کنم. از طرفی اشاره کردید بیش از حد از ترجمه­های نامعتبر فارسی استفاده شده که تصور می کنم یکبار دیگر باید منابع را ببینم و اصلاح کنم. در مورد نسبت ایران با جهان اسلام هم که اشاره کردید که در مقدمه آمده است که چرا وزن حوزه اسلامی بیشتر است، باید بگویم در صفحه دوم مقدمه بحث را از دکارت شروع کردم و وارد جریان­های معاصر هم شدم و ارجاع داده­ام به کتابهای مختلف اگرچه قبول دارم باید این را بسط می­دادم. اینکه فرمودید سه نوع بحث را می­شود تمیز داد، من فکر می­کنم اگر به کتاب رجوع شود من به همه موارد پرداخته­ام همة بزرگان از افلاطون تا هاورماس و در فلسفه اسلامی از فارابی تا آملی ، سنت ما هستند هم امکان و هم محدودیت­های ما هستند. من سراغ امکانات بحث دیلتای رفتم. درست است که بحث عینی که دیلتای دارد، گادامر به طور مفصل به دیلتای و نقد دیلتای می­پردازد، چرا که دیلتای در عمل اتوریته علوم طبیعی را پذیرفته است. مترجمان انگلیسی زبان هم گفته­اند که بهتر است به جای Human Science ، Human study به کار ببریم که تا حدودی بحث Science و آن بحث عینیت و رسوبات پوزیتیویستی قرن هفدهمی کمتر شود. از طرفی فرمودید نگاه فوکو غلبه داشته برخوانش من از دیلتای که من در پاسخ نمی­توانم حرف سنجیده­ای بزنم چون باید به این موضوع فکر کنم. از طرفی من معتقد نیستم که بشود بحث علوم انسانی را تا یونان برد در کتاب هم اشاره کرده­ام که علوم انسانی یک موجود قرن نوزدهمی است و مفهوم علم یا Science و بعدها کارهایی که آنوسن کنت و استوارت میل و سایرین داشتند. بر مدل علم طبیعی قرن هفدهم ، یعنی اگر نیوتن نبود علوم انسانی هم نبود. چون علم را اگر به معنای تجربی­اش معنا کنیم باید به این فضا ورود کرد.من معتقدم از قرن 19 است که علوم انسانی به عنوان یک دسیسپیلین معرفتی، با آن مختص ...مطرح می­شود. نسبی­گرایی دیلتای را شما به خوبی بیان کردید و تقریر دقیقی داشتید ولی به معنای هایدگر بعید می­دانم گریزی باشد . از طرفی من سعی کردم در کتاب بحث تجربه زیسته را تقریر منسجمی داشته باشم هر چند هنوز نمی­دانم چیزی که در دیلتای به جواب نرسیدم «مفهومی ساختن تجارب زیسته...» چه می­شود در یک نگاه بزرگانی مثل وبر، هابرماس، مارکس می­آیند و جهان تاریخی­شان را در مقوله مفهومی می­ریزند. مارکس طبقه را مطرح می­کند. هابرماس عقلانیت ارتباطی را مطرح می­کند . کانت از چیستی روشنگری و گره زدن آن بازمانه بحث می­کند. ولی در یک تجربه تمدن و فرهنگی دیگر عاجز است از مفهوم پردازی­های دیگر یا Conceptualization .

در پایان دکتر معین زاده ضمن تشکر از حضور همه اساتید و پس از آنکه اعلام کردند فرصت جلسه به پایان رسیده است پایان جلسه را اعلام کردند و حضار سوالاتی را از ناقدین بعد از جلسه طرح کردند.

جلسه در ساعت 15:30 به پایان رسید.

1. - Knowledge and Human Interests. J. J. Shapiro (trans.). Boston: Beacon, 1971 [↑](#footnote-ref-2)
2. - Truth and Method [↑](#footnote-ref-3)
3. - self-reflection [↑](#footnote-ref-4)